



خطی «فهرست شده»

۱۳۳۹۵

کتابخانه باقر قزق
شماره ۴۷۴



بازدید شد
۱۳۰۵

رسید شد
۷-۲۲

۱۰۰۲۸ جن

کتابخانه مجلس شورای ملی		
کتاب: دیوان قوام سرزری (میراج ابن السلطان)		
مؤلف: قوام سرزری (محمد رضا سرزری)		شماره ثبت کتاب
موضوع: خط مشر		۱۶۴۶۷
شماره قفسه: ۱۳۳۹۵		

۴۹

خط مشر شد
۱۳۳۹۵


کتابخانه باقر ترقی
شماره ۴۴



بازدید شد
۱۳۰۵

بازرسی شد
۷-۲۶

ن ۱۰۰۲۱

کتابخانه مجلس شورای ملی		
کتاب: دیوان قوام سرزادی (بیاض ابن السطاح)		
مؤلف: قوام سرزاد (محمد رضی مکرزی)		شماره ثبت کتاب
موضوع	شماره قفسه	خط مشر
	۱۳۸۹	۱۷۴۶۷

۴۹

خطی - فهرست شده
۱۲۳۹۵

بسم الله الرحمن الرحيم
 غزل خواجہ طرح
 ای سر و نما ز جگر خوش تر
 عشاق را ساز تو سر خوشه صید
 رقی باج ندکانه صحرای عشق
 در این سروده
 معنی شریک و بدست خو
 کل شکر کن شود برت رو مان
 کو تا به خنجر شمرار تشنه
 ای قبله دل و محراب ابرو
 صد خوار در ره تو بسا و از مرام
 سوزم به پیش شمع چرخه دل
 هر بر خورشید و کیمی شمس
 کردی روان بطریق تان اگر
 تا زلف کشت بر رخ چون جنت
 زلفت بگرد رخ شد جسم ارمی
 چون حاجیان خار معنایان
 پروانه سان چمن شب و روز بهر
 کربان

کربان

کربان کس نمی از دست
 خود نقطه حقیقه ای یار تخت
 عشق تو ام بارخ ماه تو در جهان
 یارب بود که بر قدم اصف زان
 ساند سر سکا تو خوبان سر
 سر کرم عاشقت نشود از جگر
 منوخ کرد و قصه محسود و با
 یعنی این سکنایم زخ
 قصیده
 هر کار از حیا چرخ دو پرور
 ریش خناب دل از دیده زور و زور
 چنان بگوشه رخ نعمت غمان سر
 نشسته بر سرش زخ خوش و افروم
 اگر خواهم بگویم چون کج بر غم فروم
 ولی با اینچه محنت بر رخ کمری
 از انجخت مرافقت نباشد راک
 پا در ساقیا با ده که سازم تروغ
 بده می گانیز ما دارم بهر آمدن
 عیدم بهر بخت زور و راه و راه
 تو کوئی و منم اندر مثل و اعمان
 که کس میداد احوال بر حیا
 خدا چنی دل در دهن سینه بزان
 چه گویم زاکم فقرش زان
 چسازم چار بار تو خود از قدر
 چسازم چار بار تو خود از قدر
 چسازم چار بار تو خود از قدر
 چسازم چار بار تو خود از قدر

در عظم اسرار این حضرت است
 بر تبت نصف نانی که لطافت
 شده بر گوش مردم این را دانه
 منجی طبعی که سرنگام سخاوت
 با حسن و سخاوت پندار
 شده ملک پندار این نظام
 ربی ای آسمان که پیش بخت
 ملک دارش آنکه بود خاکش را
 هر آنکه پیش از دستش
 توام از غربت فقر و غمی
 الا تا به وصول جذبه احمد
 همیشه ساید بر حق مردم
 بسم الله العلی العلی
 انعم محمد ظهور انور کرده خداوند علی
 که قدر نفیست و جانشین
 چهار صد و شصت و شش
 که از ارج نظر با محو نام معنی
 یکی سبکین راه آمد یکی
 و با خود ذات او کو به
 که الفت کو سفند از
 بهاره و عرق از شرم ساری
 تر از شربت چه جا بر
 که در کاهت پنا خاص
 بدر کاهت کیزان کام
 توان گفتن مسلمان
 همی تا بر فلک شمس
 بسم الله العلی العلی
 انعم محمد ظهور انور کرده خداوند علی
 که قدر نفیست و جانشین
 چهار صد و شصت و شش
 که از ارج نظر با محو نام معنی
 یکی سبکین راه آمد یکی
 و با خود ذات او کو به
 که الفت کو سفند از
 بهاره و عرق از شرم ساری
 تر از شربت چه جا بر
 که در کاهت پنا خاص
 بدر کاهت کیزان کام
 توان گفتن مسلمان
 همی تا بر فلک شمس

و بزرگ

و بزرگ مترا در داده و سر رشته امور
 ایشان و اگر از فرموده ایشان
 انام محبت منموده که همیشه در
 افتاده کان مسند که ایشان را از
 برسانند لذا چند کلمه از حالات
 امید ارم که انشا الله از توجبات
 و اهل غیرت پدر شکسته رفته
 معاشرت بر خود بسته در شیراز
 طایفه و قبایله است که پنج
 فوق العاده طاقت ماندن در شیراز
 آمده ایم که انشا الله با توفیق
 مدت یک سال در مشهد مقدس
 فائده بوده و حال چهار سال
 دستی بر سر میز هر چند خواستیم
 که در آن روزها در آنجا
 که قدر نفیست و جانشین
 چهار صد و شصت و شش
 که از ارج نظر با محو نام معنی
 یکی سبکین راه آمد یکی
 و با خود ذات او کو به
 که الفت کو سفند از
 بهاره و عرق از شرم ساری
 تر از شربت چه جا بر
 که در کاهت پنا خاص
 بدر کاهت کیزان کام
 توان گفتن مسلمان
 همی تا بر فلک شمس

مانع شد و خرجی هم بدست نیامد چند مرتبه خواستیم خود را بجا بیا
مبارک برسانیم بخت مساعدت نکرد و با وجود آنکه این عمر قلیل را
تمام صرف تنبیح در احادیث نشر آثار و اجتناب از ائمه اطهار کرده و بقدر
خود در تبرکات مل بوده از نبودن اسب نوکرو اسباب و بیو
در هر سه مرتبه ترقه نکرده مایوس شدم بعد از یاسین از همه جا بگری
بجای و ام حضرت زهر شدم کویا ملهم شدم که بگریتم باشد حضرت
اجل اشرف را از حال خود آگاه سازم و پناه بایستادن ملک
پایسبان برم و ظلم و ذریه رسول طاقت مفارقت مادر و خواهر
ندارم حضرت اجل را بعصمت زهر ایتیم میدهم که نظیر
در حق تحیر نموده حالت داعی و پدرم را بنظر مرحمت نشاند
فرمایند اگر در پیشگاه حضور مجسم ظهور استحقاق ثابت شود
ما را امور و غنایامت فرموده باروی سفید بوطن روانه فرماید
امر و بعد از ائمه هدی پناه در ماندگان درگاه حضرت اجل است
محضاً الله دست ما را بگیرد یک نظر مرحمت فرموده که در بار

فارغ

فارغ بال بدعا کونی دولت قاهره ابدیت مشغول باشم بعبادت
من المراتب فتمنا فلا یرجی لها الا الله و احم خدا را بعصمت آل
عصمت که متصل بداد و این دولت را بقا نم آل محمد علیهم السلام

**چند غزلی که در بزم
ساحه شده**

چون سمواره شغل و عا کونی و شاکر تری بود و چنانچه
فارغ از دعا کونی نه نشسته و زمانی لب از مدح و شانه بپای
بر این هر غزلی که در انجمن از استیاد الکلی فی الکلی مولا
بشیرازی قدس سره یا از خواجیه طرح میشد این ذره بدمج این
سهر قنوت و جلالت غزل سرا بودم بعد از شنیدن رنجهای
و فقر چاره جو یان چند غزلی برداشته راه سپر کوی کریم شدم

شیخ نور مرقدہ

در آن نفس که میرم در از تویشم بدان سپید و هم بیک خاک کوی تویشم



مدام مست خنجرهای عشق روی تو بیا
چنان خوش نیکار از کفک بیا
مندی عارض کفایت روی تو کردم
شاد و از خشم چو کان تا روی تو بیا
اگر روزم بهما شکاف غمی کل روی تو
چو غنچه لال و شکوفه کفایت روی تو بیا
برایدندم از شوق دل شرب لبها
که مست یکدسته جام از روی تو بیا
بدار که کشیدم که دست از لبها
قرار گیرم و خوشدل بهای روی تو بیا
شب وصال همچو شمع نموده تو را
بدین امید که دایم بختی روی تو بیا
این سلطانای صفت زمانه تو
باین کد که کعبه مدح کو تو بیا
سوار پس تن آبی هم در شیشه
پادشاه من همه تاج ملک تو بیا
کین غلام شاکو توام شیرازم
پادشاه من همه تاج ملک تو بیا

چونست حال بستان باد تو بهار
بکمال برآمد پیر و پیر
در پایش او شادام با جگر
کایه چه کرد و از مهر پارسه رگه دار

ساجی مهر

شاهی بمر تکیه من کمرین گدا
دارم بجا کپایتی چشم امید دار
غیر از تو من نه چشم با دیده
دور است از مروت برین
از چار و نظر کن ای ماه چهارده
در شمع رخ خود چپاره و دجار
خوش حال آنکه در عشق در غایت
از کین اشارت به بخش اید و دجار
در آتش غداش دل نیت و چون
بنشت خط دی از دود و دجار
شهادت من چو دل خون چوین
باشد تیر مرغان هر طایفه اسیر
کای غزل سرایم اید و دجار
که دارم از فراش افغان و دجار
دل از تو برگیرم تا جان مرست
کر صد هزار تیرم از شش جبار
خل این سلطان کر بر سرم
بر بکنان نایم دعوی شهر دار
مدح وزیر اعظم هر کور جان
همچون توام کرد و مشهور و دجار

سبح فرموده
نخب جواندارو آنکه تا تو قرین
پیر کرد و که در بهشت قرین آری
روی تو نیای خصل و فتن آری
اشهد بالله که رسم و لری آری

چه سپید بجلوه آیت موسی
 روی تو از نور و نار و نار سپید
 زین رخ چون ماه چاره که بود
 هر که در شان رخ تو دید بگفت
 منع من ای سر بان در کائنات
 جنت فردوس را تو ام خوا
 شخص اول آصف زمان بگفت
 از غم دوران مباد هیچ تلاش
 من خود هیبتی از انوار تو دارم
 بر سر کوی صفات از دفا نباشتم
 می و جد زلف ساقی بهوش خوردم
 جلوه دیدم و ما و منی از یادم
 بودم از خاک کجاک اندر دایه

فعی در فعی چه خود موجب اثبات آمد
 و اعطاد دست زبان من چپا برده
 جو کن بر سر جو تو تو ام آمده ام
 یا علی کن نظری تا که این سلطان
 محیط جا به جلالت این کائنات
 که ای خاک مرش صد چشم خنک است
 بجا چه دو دغا خاشاک است حق
 سپهر غرّت کائنات تو بهال
 ایا امیر جهان کیست معدلت این
 مکر ز راه کرم بر تو ام خسته حکر
 مدام غل تو باشد بقدری کل انام
 من الاحقر السادات والواعظین
 الشیرازی المتخلص بالقوام سید که مقبول اخذ شد

در بحر



